

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

سوال: در بحث مباشرت یک سوال مطرح شد آیا مقتضای صیغه، مباشرت فاعل است یا نه؟ حال سوال این است آیا در مفعول نیز می شود این را مطرح کرد؟ مثلاً در بحث نماز جماعت می گویند اگر صدای امام جماعت را بشنوی نباید حمد و سوره بخوانی، حال سوال می شود آیا نشنیدن صدای امام جماعت به نحو مباشرت است یا تسبیب نیز در این جا راه دارد مثلاً بگوییم به سبب بلندگو صدا را شنیده و...

پاسخ: بله این بحث خوبی است اما نباید اصرار کنید که با بحث ما مرتبط شود. اینکه فقها می گویند نباید یا بهتر است وقتی ماموم صدای امام جماعت را می شنود حمد و سوره نخواند و... این به استظهار فقیه برمی گردد به اینکه وقتی صدا را می شنوی یعنی نزدیک امام جماعت هستی لذا حمد و سوره را نخوان اما اگر استظهار فقیه این باشد که علت حمد و سوره نخواندن ماموم پشت سر امام به خاطر عدم مزاحمت است یعنی امام جماعت با صدای ماموم اذیت نشود و... در این صورت اگر با بلندگو بشنود حمد و سوره ماموم، مزاحم امام نیست. مثال بهتر: آیا این ذبح های که در کشتارگاه ها می شود مثلاً در یک دقیقه، یک یا دو هزار تا مرغ، گوسفند و... کشته می شود می دانیم که باید در هنگام ذبح نام خدا (یاالله، بسم الله و...) برده شود _ اگر ضبط صوت اسم خدا را ببرد ذبح صحیح است؟ خب این مباشرت نیست بلکه تسبیب است. به نظر ما این کفایت می کند چون در قرآن می فرماید: نام خدا هنگام ذبح برده شود. و لا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه ... اگر نام خدا برده شود ذبح صحیح است. قدیم سی دی، نوار و ضبط نبوده این ها از مصادیق جدید هستند این تعبیر قرآن این ها را شامل می شود. و اگر فلسفه حکم را در نظر بگیریم باز می گوییم ضبط صوت کافی است چرا که غیر مسلمانان اسم بت ها را هنگام ذبح می بردند و حیوان را حرام می کردند ما امر شدیم هنگام ذبح نام خدا را ببریم؛ از این رو اگر با یک وسیله یا دستگاه نام خدا برده شود کفایت می کند.(البته لازم هم نیست برای هر حیوان یک بار نام خدا برده شود)

در ایه چون لم يذكر دارد و فعل مجهول است می شود اسم مفعول؛ اما شما خود را درگیر فاعل و مفعول نکنید و به اصل بحث توجه کنید.

شروع بحث

بحث این بود که آیا نفس صیغه اقتضاء دارد عمل واجبی که لا بالاختیار انجام می شود کفایت کند یا نه؟ چنانکه بحث قبلی این بود؛ آیا صیغه اقتضاء دارد که هرکسی با حصه حرام، واجب را انجام داد واجب ساقط شود یا نه؟ در بحث انجام عمل واجب بلا اختیار کلام محقق نائینی و محقق خویی را ملاحظه فرمودید. آقای نائینی می فرمود: صیغه امر و مشابه صیغه امر(مانند جمله خبریه در مقام انشاء) اقتضاء می کند که عمل واجب با فعل غیر اختیاری ساقط نشود. ایشان می فرمود: اولاً؛ غیر مقدور که مامور به نیست. ثانیاً؛ حسن فاعلی در لا بالاختیار وجود ندارد. کسی که در خواب است یا با اکراه و الجا عملی را انجام می دهد که حسن فاعلی ندارد.

محقق خویی می فرمود: اگر حصه غیر مقدور بخواهد مورد امر قرار بگیرد حق با محقق نائینی است چرا که امر به غیر مقدور تعلق نمی گیرد ولی اگر به جامع مقدور و غیر مقدور تعلق بگیرد اشکالی پیدا نمی شود. از طرفی هم حسن فاعلی دلیلی ندارد و لو در عبادات؛ حرف محقق نائینی سر از انکار واجب توصلی در می آورد این نیز صحیح نیست.

استاد: ما عرض کردیم در هر بحثی وقتی شخص داخل می شود نباید سر از انکار مسلمات در بیاورد. اگر حرف محقق نائینی سر از انکار توصلی در بیاورد (به نظر محقق خویی و ما در می آورد) ما نباید به این راه معتقد شویم. (اشکال ما به محقق نائینی)

ما اینکه جامع بین مقذور و غیر مقذور مامور به بشود را متوجه نمی شویم (اشکال به محقق خویی) اگر جامع بین مقذور و غیر مقذور به اعتبار مقذورش ذیل امر می رود پس بخش مقذورش مامور به است نه بخش غیر مقذورش؛ مثلاً حج، واجبی است که هم مقذورش مصلحت دارد و هم لا بالاخیارش؛ در اینجا لا بالاخیارش مامور به نمی شود. فرض کنید یک عده اصلاً نمی توانند حج بروند حج شلوغ است و... یک عده را دست بسته حج ببرند. خب اینجا تکلیف مربوط به حاکمیت می شود شارع به حاکم می فرماید: نگذار مکه خالی شود و لو به زور عده ای را به حج بفرست. خب اینجا تکلیف متوجه حاکمیت است. (در روایت چنین تعبیری وجود دارد که اگر مردم فقیرند و... حاکم عده ای را از بیت المال به حج بفرستد و...) شخص تا زنده است نمی تواند بر نماز یا روزه نایب بگیرد اما در حج می شود در زمان حیات نایب گرفت (البته مساله اختلافی است برخی می گویند اگر از قبل حج به زمه نیامده است نایب گرفتن لازم نیست چرا که قدرت ندارد) باز این مساله هم معنایش مقذور و غیر مقذور نیست. بلکه یک خطاب واجب آمده که می فرماید: واجب است حج بروی و اگر نمی توانی نایب بگیر. این هم حصه مقذور حساب می شود.

مرحوم آقای تبریزی هم به حرف استادش اشکال گرفته است؛ البته برخی در صدد توجیه و توضیح بر آمدند اما من چیزی متوجه نشدیم.

عبارت بره

و الذی نختم به الکلام:

ان البحث عن محض اقتضاء الصیغة (امر و هر طلبی که مفادش، مفاد صیغه امر باشد) غیر ناظر الی شیء آخر لیس بمثابه من الهمیه حتی ینبغی تفصیل الکلام فیه و اذا مررنا عن هذه الجهة نصل الی ما ذکرناه و هو ابتناء البحث علی التفصیل بین التبعبد و التوصل و علیه فلا اقتضاء لنفس الطلب بما هو طلب للسقوط او اللاسقوط شیء و علیه فلا اطلاق و لا اقتضاء لا بما هو علیه المحقق النائی و لا بما هو علیه السید الخوئی و الاصل البرائة ان لم نقل بتقدم الاستصحاب علی البرائة فی مجالات البرائة و علی التقدم رأینا ذکرناه فی مجاله المناسب له.

و مرادنا بالاستصحاب استصحاب عدم التکلیف لا الاشتغال.

این بحث (نفس صیغه فارق از تعبدی و توصلی چه اقتضایی دارد) به این شکل ثمره ای ندارد اما شما اشکال نکنید و نگویید پس چرا مطرح کردید چون ما می گوئیم در لابه لای این بحث مطالب خوبی مطرح شد مثل اینکه آیا امر به جامع بین حصه مقذور و غیر مقذور می تواند تعلق بگیرد؟ آیا حسن فاعلی در عمل واجب شرط است؟ و...

از نفس صیغه در نمی آید که با عمل غیر اختیاری واجب ساقط می شود یا نه. ما می گوئیم باید از ابتدا نگاه کرد و دید که آیا صیغه تعبدی است یا توصلی؛ یا شک می کنیم که تعبدی است یا توصلی و از آنجا که شک حکم توصلی را دارد صورت شک را ملحق به توصلی می کنیم. اگر تعبدی باشد در فرض لا بالاخیار ساقط نمی شود مثلاً عمل، اکراهی باشد یا الجا باشد یا با تهدید باشد یا در خواب باشد یا مثلاً مست باشد بیهوش باشد و... البته اگر عمل با اضطرار باشد سبب سقوط تکلیف می شود اما ما نتوانستیم صورت اضطرار در عبادت را فرض کنیم.

فرق بین اضطرار و اکراه در این است که در اکراه عامل وادار کننده خارجی و بیرونی است اما در اضطرار عامل درونی است. یک دفعه اکراه می کنند که شما خانه تان را بفروشید یک دفعه شما مضطر به فروش خانه می شوید مثل اینکه بچه مریض است و مضطر به فروش خانه شده اید.

بعضی وقت ها چیزی عبادت است ما انجام نمی دهیم اما موضوعش منتفی می شود یا موضوع آن را منتفی می کنیم مثلاً اگر غسل میت عبادی باشد و من میت را به دریا بیندازم در اینجا موضوع منتفی می شود.

اگر عمل توصلی باشد چون اصل اولی در عمل توصلی سقوط است می گوئیم عمل لا بالاخیار نیز سبب سقوط واجب می شود. چون در تعریف توصلی گفته شده ما یسقط بای نحو حصل ... البته آقای خویی این را نمی پذیرد و می فرماید توصلی

معنای دیگری دارد.

طبیعتاً طبق بحث ما آقای نائینی می فرمودند صیغه اطلاق دارد و با عمل غیر اختیاری ساقط نمی شود. آقای خوئی در مقابل می فرمودند صیغه اطلاق دارد اما نتیجه اطلاق، سقوط تکلیف به عمل غیر اختیاری بود. اما طبق بیان ما اینگونه شروع کردن را غلط می دانیم باید ببینیم عمل تعبدی است یا توصلی بعد بگوییم به عمل غیر اختیاری واجب ساقط می شود یا نه اما در مورد اصل می گوییم: ما معتقدیم هر جا شک در اصل تکلیف یا گستره تکلیف باشد ما برائت جاری می کنیم از این اصل خود دست بر نمی داریم. اما باید نکته ای خدمتان عرض کنم و آن نکته بدین قرار است؛ شما با اصولی (رسائل و کفایه) بزرگ شده اید که می گوید اگر شک کردید به محض شک برائت جاری می شود و نوبت به استصحاب نمی رسد بلکه اگر یک جا حالت سابقه وجود داشته باشد استصحاب مقدم می شود. اما ما نسبت به اینکه اصل برائت جاری شود و استصحاب کنار برود حرف داریم. مثال: اگر شک کنید که در نماز سوره واجب است یا نه؟ شما هر جا بروید می گویند برائت از سوره دوم جاری می شود. مانند شک در شرب توتون و ...

ما در همه موارد می گوییم چرا در اینها استصحاب عدم وجوب، استصحاب عدم حرمت جاری نشود. البته علما حواسشان به این مطلب بوده است منتهی جوابی می دهند که آن جواب قریب 40 سال است مورد پذیرش ما واقع نشده است.

عبارت برگه

والاصل البرائة ان لم نقل بتقدم الاستصحاب على البرائة في مجالات البرائة و على التقدم رأينا زكراة في مجاله المناسب له. و مرادنا بالاستصحاب عدم التكليف لا الاشتغال. بعد از مدتی طولانی که از کفایه خارج شده بودیم دوباره به کفایه برمی گردیم؛ ما می خواهیم به مبحث ششم کفایه در بحث صیغه از فصل دوم از مقصد اول پردازیم.

برخی از واجبات می دانیم عینی است برخی هم کفایی است در برخی شک می کنیم.

برخی واجبات می دانیم نفسی است برخی غیری در برخی شک می کنیم.

برخی واجبات عینی است برخی تخییری در برخی شک می کنیم.

نفس صیغه در فرض شک چه اقتضایی دارد؟

در این بحث یک قانونی مطرح می شود که از آن قانون در خیلی موارد استفاده می شود.

و الحمد لله رب العالمین